

دکتر گفت: باید پایت را قطع کنیم.

راننده کامیون که در بین راه از سرما یک پایش یخ زده بود از حرف دکتر خنده اش گرفت.

دکتر گفت: چرا می خندی؟

راننده کامیون گفت: وقتی نوجوان بودم در فصل زمستانی سرد مثل امسال دنبال یک گنجشک کردم. گنجشک به حفره ای که در دیوار حیاط بود پناه برد. من دستم را داخل حفره کردم و گنجشک را گرفتم. هنگام بیرون آوردن گنجشک یک پای آن از بدنش جدا شد.

در همین موقع مادرم فریاد زد: وای! پای بچه ام قطع شد. من که می خندیدم گفتم: پای من که کنده نشد، پای این گنجشک قطع شد و اکنون من به حرف مادرم رسیدم و متوجه شدم که منظور آن روزش چه بود؟